



محمود دولت آبادی



در زمستان سال گذشته جلسه ای با حضور آقای محمود دولت آبادی داستان نویس معاصر و تعدادی از علاقه مندان به ادبیات داستانی در نشستی عصرانه برگزار شد. مطلب زیر چکیده ای از گفتار ایشان است در باب هنر و ادبیات که آن را نقل می کنیم.

نویسنده می نویسد تا از غوغای درون خود خلاص شود.

نیمه دوم قرن نوزدهم، دوره آزادی از قیدهاست و تلاش برای یافتن راه های جدید. در این دوره است که ادبیات مدرن به وجود می آید. نوع ادبیاتی که معتقد به صورت سازی و همانند سازی نیست؛ ادبیاتی که مبنای آن - به خصوص به معنای مدرنیته در ریخت ادبی - در اوایل قرن بیستم گذاشته شد و به آن شیوه "سیال ذهن" می گویند. به نظر من این رهایی از قواعد، تا این اواخر به جایی منجر شد که هر ده سال، یک سبک و سیاق تازه به میان آمد. ولی اصل قضیه برای هنرمند، در هر عهده کشف واقعیات زمانه است به شکل و روشی که قادر باشد آن را در حد تازگی و جذابیت بیان کند. حال اگر فکر کنیم که چنین هنرمندی فاقد اندیشه و آرزو و نظر است، اشتباه کرده ایم. حتماً هر انسانی فکر می کند و آرزوهایی دارد، ولی هنرمند، خلاقیت خودش را فدای باوری که ممکن است بتواند در چند عبارت خلاصه کند، نمی سازد. خلاقیت به استنباط من، مهم تر و عظیم تر است از بیان سراسر یک اندیشه، به حدی که اندیشه را در دل خود می پیچاند. بدیهی است که وقتی یک اثر ادبی خوانده می شود، اندیشه هم از آن دریافت می شود. اما لزوماً یک نویسنده یا یک هنرمند خلاق، برای بیان اندیشه هایش نیست که روح و جان خودش را به فرسایش می کشاند، بلکه می شود گفت دلایل دیگری اهمیت دارند که مثلاً در یک اثر ادبی، عشق شکست می خورد. وقتی یک اثر ادبی مثل مادام بواری به وجود می آید، می خواهد "بیش" از شکست یک عشق را بگوید. آن "بیش" هم اندازه ندارد، اندازه آن "بیش" را اثر هنری زمانه

تعیین می کند و خواننده اثر هنری. اگر این داستان را من بخوانم، حدودش در ذهن من تعیین می شود و اگر شما بخوانید، حدود آن در ذهن شما تعیین می شود. بنابراین نتیجه اخلاقی داشتن یا نتیجه ایدئولوژیک داشتن داستان، خیلی وقت است که کنار گذاشته شده است. اما این به آن معنا نیست که هیچ اثر ادبی دارای اندیشه وجود ندارد، یا اثر ادبی ای را بیابیم که فاقد اندیشه باشد. اثر ادبی می تواند فلسفی باشد، آینده پرداز و کاملاً تخیلی باشد، یا گذشته پرداز (تاریخی- اسطوره ای) باشد و یا بار معرفتی عرفانی داشته باشد و... ولی آن چه من در تجربه خود به آن رسیده ام، این است که من می نویسم تا از غوغای درون خود خلاص شوم. این که نویسنده ای بگوید: می خواستم تصویر سازی کنم و یا کار سیال ذهن انجام بدهم، یا چه...، از نظر من بی معناست. نویسنده در معنایی که من می فهمم، نمی خواسته کار خاصی بکند، این کار در او انجام گرفته است. وقتی می گویم: من می نویسم تا از غوغای خود خلاص شوم، یعنی به هر دلیلی درون من پر از غوغا، آشفتگی، کشمکش و جدال شده است. من می نویسم برای این که از شر این درون منقلب نجات پیدا کنم و به نوعی آرامش برسم؛ و وقتی که می نویسم، خود "عبارات" جاری می شوند و بامن نیست که بگویم: من این تصویر را ساخته ام و به این علت یا آن علت این عبارات را گذاشته ام. این عمل یک کار ذهنی است؛ "من" در آن جا نیست که بتوانم آن ها را اداره کنم - اداره کردن از جزئی ترین جزء تا کلی ترین کلشان - در واقع دست یافتن به ذخیره های درونی خودآگاه و ناخودآگاه است؛ یک جور دست یابی به آگاهی در ناآگاهی، یا ناآگاهی در آگاهی. ملغمه غریبی است، به هر حال بیشتر این نکته تعریفی است برای نوع تلقی که افراد حالا تصمیم بگیرند نویسنده شوند یا حالا تصمیم بگیرند شعر بگویند و یا داستان بنویسند. این درون آشفته و درگیر شده و غوغا زده و پراز کشمکش و جدال، خودش چه نیازهایی را ایجاب می کند؟ سؤال اصلی این است که شما دل داده اید به

یاد نگاری های پیر هرات
دقیق ترین شیوه کار ذهنی
آدمی است در هر زمینه و هر
رشته ای؛ علم، صنعت، هنر یا
ادبیات به خصوص، آموزه ای
ارجمند است برای ما، کسانی
که عمر خود را بر سر کار هنر
و ادبیات گذاشته ایم؛ یا - اگر
قریحه ای داریم - می خواهیم
که عمر در کار آن بگذاریم.




هستی که این هستی از شما عبور کند؟ در شما بچرخد و از شما بگذرد و اثراتش را و داغ هایش را به جا بگذارد؟ یا این که همیشه رویتان را برگردانده و گفته اید که: بگذار از کنار من رد شود؟ شرط اول آن به نظر من این است که انسان دل به این هستی بدهد. جنبه هایی از هستی که اصلاً ممکن است خوشایند نباشد؛ این آدمیزاد ممکن است قابل تحمل نباشد؛ این زندگی ممکن است حوصله آدم را سر ببرد که پسر بچه هجده ساله ای می نویسد: بالاخره سراب هم دیدنی است. ممکن است که شما حوصله رفتن و نان سنگک خریدن هم نداشته باشید. این جور می شود، یعنی در واقع شرط اولش همان دل به هستی دادن است؛ یعنی با هستی آغشته شدن و با طیب خاطر و بلندنظری این روح را رها کردن در آن. روح را در هستی رها می کنیم، آن وقت اگر مساعد باشیم و لازم باشد، هستی در روح ما جمع می شود. به عبارت دیگر، این مجموعه روح ما می شود؛ تمام نشانه های تناقض و کشمکش و خیر و شر، بود و نبود و... همه را درون ما می آورد، آن وقت ما را دچار یک عذاب می کند؛ دچار آن رنج یا وجدی می کند که ما را وامی دارد پشت میز آشپزخانه بنشینیم و بنویسیم. این در عمر تقویمی ممکن است چهل سال باشد ولی در عمر تاریخی ذهن بشر ممکن است این دل سپردن به هستی، پانصدسال یا هزارسال و بیشتر عمر داشته باشد. وقتی که صادق هدایت می نشیند و بوف کور را می نویسد، ممکن است نوشتن آن یک یا دو هفته طول کشیده باشد ولی رها شدن او در هستی و بازیافت خود در هستی - اتفاقی که در بوف کور هدایت افتاد - نهایتاً در چند هزار کلمه بیان می شود. این چند هزار کلمه، هر کلمه اش نشان از هزاران کلمه می شود و در واقع این بیان خلاصه ای است از آن جهان درونی شخصی به نام صادق هدایت. پس هر کسی هم نمی تواند بگوید که: من می نویسم تا از شر خود خلاص شوم. ابتدا شما با صلح و روی باز و فراخی جبین دل به هستی می دهید، هستی در شما گرد می آید و می گذرد و عبور می کند و شما تاب می آورید، آن را با ناتوانی و توان خود ورز می دهید، می گذرید و خودتان را به عنوان بستر آن از دست نمی دهید و سرانجام یا شما را پشت میز آشپزخانه می نشاند یا نمی نشاند. اگر نشاند، شما اصراری نداشته باشید؛ این کار ساده ای نیست و در زبان فارسی به آن " گنجایش آدمی " - که لفظ عربی آن ظرفیت است - می گویند. چقدر در مخزن روح ما جا وجود دارد که هستی در آن تلنباشت بشود و ما قطراتی از آن را بتوانیم با مژه هایمان بچکیم؛ و

بعضی وقت ها هست که اشک انسان درمی آید و گاهی نیز نمی آید. بعضی وقت ها انسان میل دارد به رقص و سماع و بعضی وقت ها میل ندارد. اما وقتی که شما به عنوان حرفه ای کار راه افتادید، یک قسمت از ذهنتان این ها را هماهنگ می کند که دیگر حالا وقت آرامش است یا وقت آرامش نیست، یا حالا وقت نگاه کردن یا شنیدن یا خواندن یا یادداشت برداشتن است یا نیست. خود آن درون ذهن، آن انباشتی که وجود دارد، خودش را تنظیم می کند، درست مثل ذخایر زیرزمینی آب که به وقتش از چشمه ای بیرون می آید؛ منتها چون ما انسانیم، آگاهییم و اراده داریم، از آن آگاهی استفاده درست می کنیم. مثلاً فکر می کنیم اگر دو سنگ را از یک جای ذهن برداریم، - مثل کدورتی که بین من و فلانی پیش آمده است - کنار بزنیم و بی اهمیت جلوه اش بدهیم، این سنگی است که برداشته ایم؛ سنگی که آن را از سر راه برمی داریم. این سنگ ها را ما با آگاهی برمی داریم و درواقع جلوی این چشمه را باز می کنیم که جاری شود. البته این انتظار از همه نمی رود؛ این کار، ریاضت لازم دارد و این ریاضت هم روش مند است.

یکی از عینی ترین راه های این ریاضت و برتابیدن آن، این است که ما از خودمان سؤال کنیم. سؤال در معنای همان چه وصل است به آن نارضایی ابدی در انسان که هرگز در یافتن پاسخ به کمال نمی رسد. باید بگوییم که من در هر دوره عمر بازم در هنگامه طرح آن سؤال، متوجه جهل بی پایان خود شده ام و بگوییم که همیشه به نحو ضمنی یا آشکار متوجه جهل خود بوده ام. بنابراین فکر می کنم: ای دریغ! ای کاش می فهمیدم آن جایی که می شود جهل را درمان کرد، کجاست؟

قدم اول ریاضت، کوشش برای درمان جهل است. این کوشش به نوعی روندی است در هنر و ادبیات، و به وجهی، روندی در دستیابی به علم است. برای اندوختن این علم بایستی ریاضت بکشیم. نخستین شرط آن است که ببینیم پیش از ما چگونه ریاضت کشیده اند؛



شرط اول همان دل به هستی دادن است؛ یعنی با هستی آغشته شدن است و با طیب خاطر و بلندنظری این روح را رها کردن در آن. روح را در هستی رها می کنیم، آن وقت اگر مساعد باشیم و لازم باشد، هستی در روح ما جمع می شود.



بهره مندی از کاری که دیگران کرده اند، اولین وظیفه است. اگر ما می‌خواهیم شعر بگوییم، بایستی بدانیم که دیگران چگونه شعر گفته‌اند؟ این دیگران یعنی کی؟ این دیگران یعنی ده‌ها برابر عمر من عمر داشتن برای دانستن آن. اما خداوند به آدمیزاد استعداد های غریبی داده، از جمله این که می‌تواند با خواندن -مثلاً- چند شعر از هوراس، بفهمد که شعر در زمان او به چه شکل معنا می‌شده. لازم نیست همه آن را خواند؛ چون اگر بنا باشد همه اشعار همه شعرای دنیا را بخوانیم، ده برابر عمر نیاز داریم و اگر اشعار شاعران یک دوره را به تمامی بخوانید و بفهمید، لازم می‌شود که برای تحقیق در مورد آن، عمر اضافی داشته باشید. حالا این استعداد را حضرت حق به بشر داده است که بتواند با یک نگاه، خیلی چیزها را یاد بگیرد، یا با یک شنیدن، به خیلی مفاهیم دست پیدا کند. یعنی این "حکم" است که اگر کسی می‌خواهد داستان نویس بشود، بایستی بداند که پیش از او داستان چه بود و از کجا آمده و برای چه آمده و دیگران این داستان را چگونه نوشته و پرداخته و به عمل آورده‌اند؟ و آن‌ها در این راه چه مصائبی را تحمل کرده و چه مخافت‌هایی را از سر گذرانده‌اند تا توانسته‌اند آلبرت کامو، الیوت، گارسیا مارکز و یا صادق هدایت نامیده بشوند و... خواندن، گونه‌های متفاوت دارد و تأکید من روی خواندن و فراگیری خلاق است و نه خواندن مکانیکی مشق شبانه.

در این جا مطلبی از خواجه عبدالله انصاری پیرهرات و یکی از شاگردان شیخ ابوالحسن خرقانی می‌خوانم تا بدانید که این کار، همه وجود انسان را می‌طلبد. اگر می‌توانید همه وجود خود را در این کار بگذارید، بگذارید. و اگر نمی‌توانید، سعی کنید یک آدم هوشمند بشوید یا یک خواننده خوب بشوید، این کار بدون فراگیری و یادگیری مدام و بی وقفه انجام نمی‌گیرد. او می‌نویسد:

"مرا هفتاد هزار بیت از اشعار عرب یاد بود و صد هزار نیز فارسی، می‌توان گفت از اشعار متقدمان و متأخران که هر یک دُرّی بود

قدم اول ریاضت، کوشش برای درمان جهل است. این کوشش به نوعی روندی است در هنر و ادبیات، و به وجهی، روندی در دستیابی به علم است. برای اندوختن این علم بایستی ریاضت بکشیم.

ناسفته. بامداد و پگاه به قرآن خواندن مشغولی می نمودم و چاشت به درس گفتن و شش ورق کتابت می کردم و یاد می گرفتم و بعد از آن مشق می کردم و اوقات خود را توزیع کرده بودم چنان که یک لحظه بیکار نبودم؛ و از روزگار من هیچ به سر نیامدی بلکه هنوز در بایستی، و بیشتر روز بودی که تا نماز خفتن بر نهالی (تشکچه) بودمی و شب درسوی چراغ حدیث نوشتمی و فراغت نداشتمی. مادر من در میان کتابت کردن نان می شکستی و در دهان من می نهادی و مرا حق، حفظی داده بود که هر چیز که زیر قلم من بگذشتی، مرا حفظ شدی چنان که سیصد هزار حدیث با هزار هزار اسناد مرا به ذکر بود؛ و آن چه من کشیده بودم در طلب احادیث حضرت رسالت پناهی، هرگز کسی نکشیده بود."

یاد نگاری های پیر هرات دقیق ترین شیوه کار ذهنی آدمی است در هر زمینه و هر رشته ای؛ علم، صنعت، هنر یا ادبیات به خصوص، آموزه ای ارجمند است برای ما، کسانی که عمر خود را بر سر کار هنرو ادبیات گذاشته ایم؛ یا - اگر قریحه ای داریم - می خواهیم که عمر در کار آن بگذاریم.

نتیجه اخلاقی داشتن یا نتیجه ایدئولوژیک داشتن داستان، خیلی وقت است که کنار گذاشته شده است. اما این به آن معنا نیست که هیچ اثر ادبی دارای اندیشه وجود ندارد، یا اثر ادبی ای را بیابیم که فاقد اندیشه باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی